نور و ظلمت

اسکندری، عبدالمجید

پروفسور چائو هوشان استاد باستان شناسی دانشگاه پکن، تابستان سال جاری با همکاری‏ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی‏ ایران در پکن و نیز دعوت رسمی‏ دانشگاه تهران به ایران عزیمت‏ نمود و حاصل کشفیات خود را پیرامون آثار به جا مانده از مانی‏ پیامبر ایرانی و پیروان او در منطقهء «تورفان»چین ارائه کرد.آنچه از نظرتان می‏گذرد برگردان گفتگو و مقاله‏ای است که در نشریهء«چایناز دیلی»پکن به چاپ رسیده است.

منطقهء تورفان چین به دلیل داشتن‏ تاریخ غنی و منابع ارزشمند فرهنگی‏ همواره مورد توجه بوده است.این‏ منطقه یک ایستگاه مهم در مسیر جادهء ابریشم به شمار می‏رفت و جایی بود که‏ در آن فرهنگهای چینی و غربی با هم‏ برخورد و تماس پیدا می‏کردند.یکی از ویژگیهای مهم این منطقه وجود معابد بسیار قدیمی است.این معابد که به‏ طور عمده غارهای طبیعی هستند،در اطراف شهرهای این منطقه واقع‏ شده‏اند و در گذشته پژوهشگران معتقد بودند این غارها-که به بیش از دویست دهانه بالغ می‏شوند-به‏ بوداییان تعلق داشته‏اند.اما به تازگی‏ یکی از محققان چینی به نام پروفسور چائوهوشان پژوهش‏های جالبی‏ انجام داده و این نکته را اثبات کرده که‏ بیش از هفتاد غار از دویست غار موجود در این منطقه در حقیقت‏ متعلق به مانی پیامبر ایرانی‏ است.کشف او یکی از سومین کشفیات‏ مهم باستان‏شناسی جهان است.در سومین کشف مهم باستان شناسی در جهان» ترجمهء عبدالمجید اسکندری

گذر صد سال گذشته محققان غربی،و به طور عمده آلمان غربی،به مطالعات‏ مانوی علاقه‏مند بوده،نسخ و کتب‏ متعددی را در ترکستان چین کشف‏ نموده‏اند که به زبانهای مختلف از جمله فارسی میانه،پهلوی میانه، سغدی،اشکانی،سریانی بوده است و ادامه این اکتشافات باعث شد که در شمال آفریقا مصر و تونس نیز آثار زیادی در ارتباط با مذهب مانی کشف‏ شود و کشفیات تازهء پروفسور چائوهوشان در واقع ادامه کشفیات‏ یکصد سالهء اخیر است،و همان گونه‏ که گفته شد منابع مکتوب فراوان به دست آمده بود؛ولی شواهد غاری‏ همچنان اندک بود.

مانی در قرن سوم میلادی زاده شد، پس از اینکه به سن رشد رسید مذهبی‏ عرضه کرد که بسیاری از مردم به آن‏ علاقه‏مند شدند و به سرعت در شرق و غرب عالم گسترش پیدا کرد.این‏ مذهب از یک سو به آفریقا،تونس، الجزایر،سوریه،ترکیه و اسپانیا رسید و از سوی دیگر به ترکستان،چین و درخشش آن در گذر قرون سوم تا پانزدهم میلادی بود.تصور می‏شود که‏ مانویت طی دورهء حکمرانی سلسلهء تانگ از راه خراسان به سغد و بعد به‏ ترکستان چین و از طریق آنجا به داخل‏ مرزهای چین نفوذ پیدا کرده باشد. فعالیت این مذهب در ترکستان بسیار گسترده بود و یکی از مهم‏ترین مذاهب‏ جهان محسوب می‏شد.به همین‏ وسیله فرهنگ و هنر ایرانی نیز به نقاط دیگر منتقل می‏شد.اعتقادات مانی بر دو رکن استوار است:نور و ظلمت.این‏ نیروی نور و ظلمت سه دوره را شامل‏ می‏شود:

در ابتدای خلقت نور و ظلمت از هم‏ جدا بودند و با هم تماس نداشتند.در دومین دوره،ظلمت به قلمرو نور حسادت کرد؛زیرا در مقابلش ضعیف‏ بود و از این رو به قلمرو نور تجاوز کرد و بین این دو جنگی درگرفت.دنیا هنوز در دومین مرحله است یعنی جنگ بین‏ نور و ظلمت.مانی گفته است که‏ سرانجام جنگ بین نور و ظلمت بعد از هزار سال خاتمه می‏یابد،نور بر تاریکی‏ غلبه خواهد کرد و اختلاف و جنگ بین‏ این دو نیرو به جدایی آنها می‏انجامد.

ای شب...

جبران خلیل جبران/نیره‏ داداش زاده

جبران خلیل جبران شاعر، نویسنده و اندیشمند لبنانی به سال‏ 1883 در شهر«بشره»لبنان متولد شد.در دوازده سالگی به همراه پدر و مادرش به آمریکا رفت و پس از دو سال برای ادامه تحصیل به لبنان‏ بازگشت.سپس به پاریس رفت و دو سالی در آنجا به تحصیل پرداخت و آنگاه به«بوستون»آمریکا عزیمت‏ نمود و در آنجا مقیم شد،اما هرگز لبنان و شرق را فراموش نکرد.وی به‏ سال 1931 در نیویورک درگذشت. جبران از بنیانگذاران ادبیات نوین‏ عرب است و کتاب«پیامبر»او که به‏ زبان انگلیسی است،به بیش از بیست زبان زندهء دنیا ترجمه شده و تاکنون بیش از یک میلیون نسخه از آن به فروش رفته است.جبران در جوانی به عربی شعر می‏سرود و نیز پیش از نوشتن کتاب معروف‏ «پیامبر»رمانی به زبان عربی به نام‏ «بالهای سوخته»نوشت که در عهد خود در شمار کتابهای پرفروش سال‏ بود.

ای شبانگاه عاشقان و شاعر پیشگان‏ و نجواسرایان‏ ای شبانگاه اشباح و ارواح و تخیلات و ای شبانگاه عشق و بلوغ و یادگار روزگاران‏ ای تو راست قامت در توده ابرهای‏ خاور و نوعروس باختر ای تو به گردن آویخته طوق شکوه و بر سرت تاجی از نگین؟؟؟و قامتت‏ پوشیده از سکوت.

ای که با چشمان نافذت به ژرفای‏ زندگی می‏نگری و طنین مرگ و نیستی را هشیارانه می‏شنوی.

تو با همهء ظلمتت نور آفاق را می‏نمایانی و روز با همهء تابناکی‏اش ما را غرق در تاریکی خاک می‏کند.

تو نویدبخش بینش ما در مقابل‏ عظمتی بی‏انتهایی و روز همچنان ما را کورکورانه در دنیای زر و زور می‏تازاند.

ای شب آرام تو روحهای هشیار و در عین حال ناشناخته در عالم قدسی را تراوش می‏کنی و روز بی‏قرار انفاس به‏ خود مشغول را برمی‏انگیزد.

تو عدالت پیشه،رؤیای تنگدستان و آرزوی بی‏نیازان را یکجا رقم می‏زنی و با انگشتان پنهانیت اشک بیچارگان را می‏زدایی و دلهاشان را با خود به‏ دنیایی با مروت‏تر از این عالم می‏بری.

عاشقان جانشان را در لا به لای حریر آبی تو نثار می‏کنند و درماندگان قطرات اشکشان را به شبنم پاهای تو می‏ریزند و بی‏کسان نهایت عشق و محبتشان را به دستهای فقیرنواز تو می‏سپارند،چرا که تو یار عاشقان و مونس تنهایان و رفیق دلتنگان و بی‏پناهانی.

احساس سبز شاعران از عظمت‏ ظلمت تو برمی‏خیزد و دلهای پیامبران‏ با شانه‏های مهربان تو صبح می‏شود،و نبوغ متفکران در پیچش گیسوان تو به‏ جنبش درمی‏آید که تویی سر منشأ ذکاوت شعرا و الهام بخش پیامبران و پیام‏آور اندیشمندان.هرگاه از همه‏ کس خسته شده،حتی چشمانم‏ تمایلی به دیدن روی روشنایی ندارد به‏ آن دشتهای دور دست که دیرزمانی‏ است اشباح در آن آرمیده‏اند روان‏ می‏گردم و در برابر دنیای تیره و خشک‏ و ترسان که سراسیمه بر دشت و کوه و بیابان در حرکت است می‏ایستم، خیره‏وار و دقیق چونان که صداهای‏ ناشناس را هم می‏شنوم،شاعرگونه‏ حریر سکوت را لمس می‏کنم و در برابر دهشت تاریکی قهرمانانه مقاومت‏ می‏کنم.

آری،در آنجاست که تو را چون‏ شبحی باشکوه و زیبا و پایدار بین زمین دورهء سوم مصادف با پیروزی نور بر ظلمت است و تاریکی قدرتش را از دست خواهد داد.نه اینکه به طور کلی‏ از بین برود.در مذهب مانویت هفت‏ کتاب وجود دارد که از اهمیت خاصی‏ برخوردارند.در این کتب-که نوشتهء خود مانی‏اند-وی دربارهء قدرت روحی‏ خود-که روح برگزیده است-صحبت‏ کرده و در مورد نور و قلمرو آن هم‏ اشاراتی دارد.بنابراین،پیروان مذهب‏ مانی و برگزیدگان در داخل معابد یا نیایشگاههایی ویژه زندگی می‏کردند. ساختمانهای معابد به شکلی است که‏ عدد پنج در آن وجود دارد؛اتاق یا پنج‏ تالار.بنابر عقاید مانوی عدد پنج‏ مقدس است و معابد و بناهایی دارند که پنج طبقه را نشان می‏دهند.یکی از عقاید مانویت این است که پیروان آن‏ ازدواج نکنند.دومین ممنوعیت برای‏ آنها خوردن گوشت است.بیشتر اعتقادات مانوی از ایران سرچشمه‏ گرفته است و هنرش نیز منشأ ایرانی‏ دارد.پروفسور چائوهوشان به مدت ده‏ سال به مطالعهء غارهای مناطق‏ «تورفان»می‏پردازد و در خلال آن به‏ دستنوشته‏های زیادی برمی‏خورد و می‏گوید«برای من تعجب انگیز بود که‏ چرا این همه دست نوشته معبدی‏ ندارد.به همین دلیل سه-چهار بار به‏ آلمان سفر کردم و ضمن تحقیق متوجه‏ شدم که این معابد بودایی‏اند اما نقوش‏ و آثار آن با اصول و عقاید بودایی تفاوت‏ دارد.با پاک کردن لایه‏های گچی روی‏ آن نقوش به تصاویری بدیع و شگفت‏انگیز برخورد کردم».در یکی از تصاویر-که آن را درخت زندگی‏ می‏نامیم-نوشته‏ای وجود دارد که افراد اطراف درخت را مشخص می‏کند، کسانی که در مقابل این درخت مظهر نور نیایش می‏کنند.این درخت نماینده‏ و نماد اعتقادی مانوی است و نور در درخت که هم میوه دارد و هم از گلهای‏ فراوانی برخوردار است،متجلی است. همچنین در اطراف دو مرغابی دیده‏ می‏شود که خاص هنر ایرانیان است. شکل معابد مانوی به صورت پنج طبقه‏ و پله پله است.در قسمت پایین‏ نخستین طبقه پنج در وجود دارد که به‏ پنج اتاق منتهی می‏شود.چون این‏ معابد در طبقات بالا ساخته شده‏اند، در قسمت جلو آنها پله‏هایی است که‏ منتهی به این پنج طبقه می‏شوند.در بالای بنای آخری که به خطوط هلال‏ مانند هفت ستاره می‏خورد،هلال نماد آسمان است و از هفت خط تشکیل‏ شده است که تار هفت کتاب مانی‏ است.در«تورفان»معابد بودایی زیادی‏ وجود دارد،ولی مدل و روی پنج طبقه‏ را ندارد.وارد معبد که می‏شویم به‏ نقاشی‏هایی برمی‏خوریم؛برای نمونه‏ در یک مورد دو درخت که نماد نور و ظلمت هستند.درخت نور از نظر برگ‏ با طراوت و زنده و زیباست و درخت‏ سمت چپ که درختی پژمرده است، برگهایش ریخته و رنگ آن هم سیاه‏ است سمبل ظلمت است.این درختان‏ از قسمت تنه به هم پیچیده‏اند.در دورهء اول درختان جدا و در دورهء دوم به‏ هم پیچیده‏اند.در دورهء سوم شاخه‏ها از هم جدا می‏شوند.دورهء فعلی دوره‏ پیچیدن و جنگ است.مانی در نوشته‏هایش،مانویان معتقد را به این‏ درختان سرزنده و بارور تشبیه می‏کند. در بالای برخی نقش‏ها پرندهء سفیدی دیده می‏شود و برخی خوشه‏های‏ انگور.آنها هم نماد انسانهای بزرگ و خوب هستند.در نقشی دیگر از جهت‏ افقی و عمودی هر کدام هفت مربع‏ داخل درخت هست که نزدیک به 49 مورد می‏شود.چون عدد هفت برای‏ مانویان نیز مقدس است و مانی هفت‏ کتاب نوشته و آسمان هم به هفت ختم‏ می‏شود.در تصویری دیگر درخت‏ بزرگی هست که در پایین چهار گل‏ دارد و بر آن دو غنچه وجود دارد و گلهایش باز شده‏اند.خود درخت هم‏ حالت هاله دور سر را دارد.در تصویری‏ دیگر درخت دانه‏های الماس دارد.این‏ درختان نور منورند.برخی از اشخاص‏ دور سرشان هاله‏ای از نور است که شاید همان افراد برگزیده‏اند.بنابر عقیدهء مانی افراد نباید ازدواج کنند.پس این‏ افراد و نقش‏ها چگونه به وجود آمده‏اند،آنها از درخت یا گل تولد یافته‏اند.در فواصل بین حاشیهء نقش‏ها پرندگانی هستند که خاص‏ هنر ایرانی‏اند و در نقشی دیگر داخل‏ درخت هشت جواهر وجود دارد که با آب تزیین شده‏اند،و نظیر اشخاصی که‏ هاله‏ای از نور بر دور سر دارند در موزهء ایران باستان می‏توان آنها را دید؛و مرغابی موجود در آن خاص ایران است‏ چون نوع چینی‏اش به طور کامل‏ متفاوت است و در نقشی دیگر دو نفر از درخت و گل بیرون آمده‏اند که‏ برگزیدگان مکتب مانی هستند.در مذهب هر کسی باید قلمرو نور وجودش را تقویت کند و ظلمت را از وجود خود براند تا بتواند به قلمرو نور اصلی در آسمان راه یابد.هیچ کس با داشتن ظلمت نمی‏تواند به سوی

آسمان و مبدأ اصلی برود و باید در زمین ظلمت را از خود دور کند.رنگ‏ در مذهب مانوی بسیار اهمیت دارد، در حالی که در مذهب بودایی این گونه‏ نیست.

بعد از غلبه مذهب بودایی بر مانوی‏ بوده است که روی این نقش‏ها را با لایه‏ای از گچ پوشانده‏اند و نسل‏های‏ بعد هیچ کدام متوجه این موضوع‏ نشده‏اند.علت سالم ماندن آن غارها دور بودنشان از شهر است،و پس از ورود اسلام هم کسی به این نقاشی‏ها آسیبی وارد نساخت.شایان ذکر است‏ که به تازگی یک نویسندهء چینی رمانی‏ نوشته که محور اصلی آن مانی است و این رمان در چین،هنگ کنگ و تایوان‏ طرفداران زیادی پیدا کرده است.

و آسمان نظاره می‏کنم،تو را که با ابرها قرین گشته‏ای و در آغوش مه آرمیده‏ای‏ و با چهره درخشان‏تر از آفتاب،روز را به‏ تمسخر گرفته‏ای و به بندگان زانو زده‏ در مقابل بتها ریشخند می‏زنی و چه‏ خشمناکی بر پادشاهان تکیه زده بر حریر و دیبا،و چه غرش کنان روی‏ دزدان را می‏نگری،و همدم کودکان‏ دردمندی،و بر خوش گذرانیهای‏ شبانهء ناپاکان می‏گریی و بر گریه‏ عاشقان خشنودی و قلبهای بزرگ را تعظیم می‏کنی و زبونان را لگدمال.

آری در آنجا بود که تو را نگریستم و تو نیز مرا نگریستی،تو با هیبتت مرا پدر شدی و من با آرزوهایم تو را فرزند و چه‏ زیبا پرده‏های اشکال از میانمان کنار رفت و نقاب شک و تردید از چهره‏هامان دریده شد و پی به رازها و اسرارت بردم و امید و آرزوهایم را برایت‏ بازگو کردم و دیدم که هیبتت به‏ نغمه‏های شیرین‏تر از نجوای شکوفه‏ها و دهشتم به الفتی پاک‏تر از آرامش‏ پرستوها بدل گشت،مرا به سوی خود کشیدی و بر شانه‏هایت قرار دادی و چگونه زیستن و شنیدن و سخن راندن‏ را به من آموختی،آری محبت را تو به‏ قلبم آموختی تا آن را دوست بدارد که جبران خلیل جبران

مردم دوست ندارند و آنچه را زشت‏ پندارد که کسی آن را زشت نمی‏پندارد.

در آن هنگام که با سر انگشتانت‏ افکارم را نوازش کردی،دیدم چون‏ رودی روان و شتابان گیاهان پژمرده را با خود می‏برد و آنگاه که بر روحم بوسه‏ زدی،روحم چون شعله‏ای فروزان‏ ریشه‏های خشک را به التهاب کشاند.

من آنقدر با تو همنشین شدم تا همانند تو گشتم و آنقدر به تو الفت پیدا کردم تا امیالم با امیال تو در آمیخت و عشقم به تو موجب شد تا وجدانم‏ ذره‏ای از وجود تو شود.

من وجود ستاره‏های درخشانی را در ضمیر تاریکم احساس می‏کنم که با نشاط شبانه منتشر شده و سحرگاه با زمزمهء عاشقان عجین می‏شود.

در قلب بیدار من سیاره‏ای است که‏ گاه در انبوه ابرها و گاه در خلأ سرشار از رؤیاها در تب و تاب است.

آرامش روح شب زنده‏دار من است‏ که راز نهان عشاق را برملا می‏کند و صدای درود عابدان در آن منعکس‏ می‏شود.در اطراف سر من هاله‏ای از سحر موج می‏زند که با واپسین‏ نفسهای انسانهای رو به مرگ گسسته و با ترانه‏های جوانان عاشق یا هم پیوند می‏خورد.

چه دلنشین که من به تو مانند شدم‏ و پنداری شباهت من به تو افتخارآمیز است.در حالی که افتخار مردم به این‏ شباهت،جهنمی است.

آری،من همانند توام و هر دوی ما متهم به آنچه در وجودمان نیست.

من مثل توام با تمام امیال و آرزوها و طینت و اخلاقم.

من مثل توام اگر چه با ابرهای طلایی‏ شب مزیّن نشده‏ام.

من مثل توام اگر چه نور صورتی صبح‏ را به دنبال ندارم.

من مثل توام اگر چه با کهکشانی‏ احاطه نشده‏ام.

بلی،من آن شب بی‏آلایش،آرام و در عین حال پریشانم که نه بر تاریکم‏ آغازی است و نه بر عمق وجودم‏ نهایتی،و هنگام عروج ارواح به عالم‏ ملکوت افتخارم این است که روحم با غمها و غصه‏هایم به پرواز درمی‏آید، هرچند که مردم با به پرواز درآمدن‏ روحهای شادشان مباهات خواهند کرد.

من به مانند توام و سحر نخواهم کرد تا وقتی که مرگم را پیش رو ببینم.